

اوضاع وسایل و ادوات نظامی ماقبل از عملیات خوب بود. هنوز اوایل جنگ بود اما چیزی که رزمندگان به آن دلخوش کرده بودند حرف امام (ره) بود



فرمانده کل قوا در میان بگذارند. هیچ کدام نمی توانستند مسئولیت انجام عملیات را بپذیرند و فقط امام (ره) بود که حرفش برای همه حجت بود. اگر امام (ره) می گفت بروید، دیگر هیچ کس نگران نتیجه حمله نبود. اما چطور؟ مشورت درباره انجام شدن یا نشدن عملیات مسأله‌ای کاملاً سری و محرمانه بود که نمی شد برایش از تلفن یا پیک استفاده کرد. تا تهران هم که لااقل هجده ساعت راه بود و در این فرصت کم، هیچ جور نمی شد تا تهران رفت و برگشت.

در گیرودار مشورت صیاد و رضایی، افسر رابط نیروی هوایی در قرارگاه، سرتیپ خلیان حق شناس آنجا کنار دو فرمانده ایستاده بود. کار که به اینجا رسید گفت: من می توانم یکی از شما دو نفر را با هواپیمای جنگنده و با سرعت مافوق صوت به تهران برسانم، به شرط آنکه مسئولیت حفظ سلامتتان با خودتان باشد. پرواز با سرعت مافوق صوت نیازمند طی دوره‌های ویژه‌ای است. صیاد و رضایی به هم نگاه کردند. مشکل اول حل شده بود. مسأله بعدی این بود که از امام (ره) چه بپرسند. فرصتی برای برگزاری جلسه طولانی با امام (ره) نبود. قرار شد فقط دو چیز بپرسند: عملیات کنیم یا نه؟ و دوم اینکه از امام (ره) بخواهند برای عملیات استخاره کنند. صیاد شیرازی در قرارگاه ماند و محسن رضایی همراه سرتیپ حق شناس به تهران رفت.

دو ساعت بعد محسن رضایی به قرارگاه برگشت. هنوز افغان و نالان بود. به سرعت مافوق صوت هواپیما عادت نداشت. در فرودگاه مهرآباد که نشسته بودند یک ماشین او را به جماران رسانده و بعد از مشورت با امام (ره) دوباره به سرعت به فرودگاه برگردانده بود. صیاد منتظر نبود ببیند که امام (ره) چه گفته‌اند. رضایی گفت مسأله را با امام (ره) در میان گذاشته و شرایط را توضیح داده. امام (ره) گفته بودند نگران هیچ چیز نباشید. حمله کنید. شما پیروزید. رضایی گفته بود استخاره کنید. امام (ره) فرموده بودند به استخاره نیازی نیست. فقط اگر دوست داشتید از باب طلب خیر، خودتان قرآن را باز کنید.

خیال همه راحت شد. پس انجام عملیات قطعی بود. قرآن را آوردند. باز کردند. آیات اول سوره فتح آمد: «إنا فتحنا لک فتحا مبینا». همه آماده شدند.

ساعت دوازده و سی دقیقه شب اول فروردین ماه، در حالی که بیشتر از نیم ساعت از بامداد روز دوم عید نمی گذشت حمله سراسری ایران شروع شد: عملیاتی که بر اساس طرح عملیاتی کربلای دو انجام می شد، اما اسمش را خود خدا گذاشته بود: «فتح‌المبین» ■

عملیات فتح‌المبین را چند ماه قبل طراحی کرده بودند. یک تیم متخصص از خبره‌های طراحی عملیات در ارتش و سپاه دور هم نشسته بودند و یک سلسله طرح برای آزادی تمام مناطق اشغالی ایران طراحی کرده بودند. طرح‌ها ۱۰ تا بود: از طرح عملیاتی کربلای یک تا ۱۰.

طرح اول یا کربلای یک به آزادی شهر بستان مربوط می شد. اما در طرح اسمی برای حمله پیش‌بینی نشده بود. اسم هر حمله را قبل از شروع می گذاشتند. مثلاً اسم عملیاتی را که براساس طرح عملیاتی کربلای یک، برای آزادی بستان انجام شد «طریق‌القدس» گذاشتند. در طرح عملیاتی کربلای دو قرار بود منطقه بزرگی در شمال رودخانه کرخه آزاد شود. با این عملیات شهرهایی مثل شوش و دزفول و اندیمشک از حیطه برد توپخانه عراق خارج می شدند. اما اسم حمله هنوز معلوم نبود. فرماندهان می خواستند عیدی آن سال مردم را با حمله‌ای که می کنند بدهند. اینجا بود که روز «ر» یا به قول خارجی‌ها «D day» معلوم شد: ۲۹ اسفند.

رزمندگان به سمت جاهایی که باید حمله را از آنجا شروع می کردند حرکت کردند. جهادی‌ها آخرین جاده‌ها را هم درست کردند. همه آماده شده بودند و چند ساعت بیشتر تا شروع حمله نمانده بود که یک اتفاق همه چیز را به هم ریخت: عراق در جایی که تیپ ۵۵ هواپرد به فرماندهی سرهنگ کریم عبادت و تیپ ۸ نجف اشرف از سپاه حضور داشتند به تنگه رقابیه حمله کرد.

وقتی نظامی‌ها از جایی آماده حمله به دشمن باشند و دشمن قبل از حمله، از جایی دیگر حمله کند، همه هماهنگی‌ها و کارها به هم می‌ریزد. به چنین حمله‌ای می‌گویند: «تک‌مختل‌کننده». و حالا عراق در رقابیه تک‌مختل‌کننده کرده بود. تک عراق می‌توانست نشانه بدی باشد: نشانه اینکه عملیات ایران لورفته است.

محسن رضایی و علی صیاد شیرازی، فرماندهان ارتش و سپاه در قرارگاه کربلا مانده بودند چه تصمیمی بگیرند. دفع تک عراق خودش دو روز وقت گرفت و حمله را تا اول فروردین به تعویق انداخت. روز اول فروردین دوباره همه چیز آماده آماده حمله بود، اما هنوز آن نگرانی اساسی سر جایش بود: نکنند عملیات لورفته باشد. چیزی به ساعت «س» از روز «ر» باقی نمانده بود و صیاد و رضایی باید تصمیم می‌گرفتند حمله کنند یا به همه دستور برگشتن به مقرها و لغو حمله را بدهند. تصمیم سختی بود. تنها یک نفر می‌توانست امضایش را پای چنین تصمیم‌گیری بگذارد. امام (ره).

بعد از مشورت‌ها، بالاخره دو فرمانده قرار گذاشتند موضوع را با

پیروزی اشکار

طرح یک عملیات را که می‌نویسند روز و ساعت حمله را در آن مشخص نمی‌کنند. به جایش می‌نویسند: روز «ر»، ساعت «س». این روز و ساعت را در یک فرمان جداگانه به قرارگاه‌هایی که قرار است حمله را شروع کنند ابلاغ می‌کنند.

قرار شد فقط دو چیز بپرسند: عملیات کنیم یا نه؟ و دوم اینکه از امام (ره) بخواهند برای عملیات استخاره کنند. صیاد شیرازی در قرارگاه ماند و محسن رضایی همراه سرتیپ حق شناس به تهران رفت